

ارزیابی راهبردی روژاوا در بستر جنگ داخلی سوریه

از سال ۲۰۰۰ به این سو، خاورمیانه به یکی از کانون‌های اصلی بازآرایی جهانی رقابت‌ها بدل شده است؛ میدانی که در آن، ستیزهای ژئوپولیتیک، گسترش میلیتاریسم، و بحران‌ها و شکاف‌های ساختاری سرمایه‌داری جهانی به‌گونه‌ای فشرده در هم تنیده‌اند. گُردستان، به سان یک گرمگاه جغرافیایی، در مرکز این کشاکش‌ها ایستاده است. جنگ در این جغرافیا را نمی‌توان به درگیری محلی یا ملیتی فروکاست؛ این جنگ بخشی از رقابتی کلان بر سر شکل‌دهی به نظم نوین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و نیز بر سر «انتقال بحران» ساختاری سرمایه است.

چنان‌که جمیل بابیک، عضو شورای اجرایی اتحادیه جوامع گُردستان (KCK)، استدلال کرده است، حملات به روژاوا صرفاً عملیات نظامی نیستند. این حملات راهبردی و چندلایه‌اند که هدفشان خاموش کردن اراده اجتماعی و سیاسی و کم‌توان سازی تجربه‌ی زیسته‌ی جامعه دموکراتیک است. در جهانی که بحران‌های زیست بومی، نابرابری، مهاجرت اجباری، و افول مشروعیت نظام‌های لیبرال-سرمایه‌داری هم‌زمان پیش می‌روند، خاورمیانه بیش‌ازپیش به صحنه‌ای بدل شده است که در آن، بحران‌های نئولیبرالیسم جهان سرمایه‌داری «جابه‌جا» و «مدیریت» می‌شوند.

پس از چهارده سال نبرد پیوسته با چندین شاخه‌ی تبه‌کار جهادی و اشغال‌های پی‌درپی، روژاوا همچنان در وضعیت «تعطیل ژئوپولیتیک» قرار دارد: نه شکست خورده و نه تثبیت‌شده. کوبانی با بیش از دویست پنجاه هزار جمعیت بومی، سنگینی افزون بر دویست و پنجاه هزار آواره را همانند دیگر شهرهای شمال‌شرق سوری را بر دوش می‌کشند و زیر فشارهای محاصره قرار دارند، هنوز پابرجایند.

بشار اسد از سال ۲۰۱۲ از روژاوا رانده شد. او از قدرت که با پشتیبانی و هدایت حکومت اسلامی ایران و شبکه نیروهای نیابتی وابسته به نیروی قدس، از حزب الله لبنان تا دیگر گروه‌های تروریستی، و در پیوند با الگوی حکمرانی پوتینیستی، توانست بخش‌های مهمی از دستگاه نظامی خود را بازسازی و مجهز کند.

از آن زمان به بعد، روژاوا ناگزیر بود هم‌زمان در برابر داعش و حامیان منطقه‌ای آن، مداخله مستقیم ترکیه و قطر، فشار دمشق، و پیامدهای حضور نظامی ایران و روسیه در سراسر میدان نبرد سوریه مقاومت کند. از این منظر، تجربه روژاوا تنها یک خودمدیریتی محلی نبود؛ تلاشی انقلابی برای حفظ و نهادینه کردن پروژه‌های نوین اجتماعی در نقطه‌ی تلاقی نیروهای منطقه‌ای و جهانی بود، پروژه‌ای که ماندگاری آن به توانایی آن در مدیریت توازن‌های سخت و متغیر قدرت وابسته است.

روژاوا در بستر جنگ داخلی سوریه

با رشد شاخه‌های القاعده و سپس داعش، این جغرافیا به خط مقدم جنگی جهانی تبدیل شد. جنگ داخلی سوریه که در مارس ۲۰۱۱ آغاز شد، به یکی از مرگبارترین منازعات قرن بیست و یکم بدل گشت، مناقشه‌ای که با مداخله مستقیم نظامی جمهوری اسلامی ایران تحت فرماندهی قاسم سلیمانی و نیز با ورود روسیه‌ی پوتین، بیش از پیش گسترش یافت.

میان سال‌های ۲۰۱۱ تا سال‌های اخیر، بیش از ۶۰۰ هزار نفر کشته شدند؛ بیش از ۱۰۰ هزار نفر ناپدید گشتند؛ و نزدیک به ۷ میلیون نفر در داخل سوریه آواره شدند، در کنار ۵ تا ۶ میلیون پناهنده. داعش بخش‌های وسیعی از سوریه—از شنگال تا شمال و شرق سوریه—را اشغال کرد و آنچه را «دولت اسلامی عراق و شام» می‌نامید، بنا نهاد.

در این میدان، یگان‌های مدافع زنان (YPJ) و یگان‌های مدافع خلق (YPG) ستون فقراتِ دفاع اجتماعی شمال و شرق سوریه شدند. آنان در کنار نیروهای دموکراتیک سوریه (SDF) و به هزینه‌ی نزدیک به ۱۸ هزار شهید، نقشی تعیین‌کننده در شکستِ خلافت ایفا کردند. با حضور زنان در خطوط مقدم، YPJ تصویر زن را از «ابژه‌ی ستم» به «سوژه‌ی دفاع و رهبری» دگرگون ساخت و YPG و SDF نشان دادند که امنیت می‌تواند از سازمان‌یابی مردمی و دفاع جمعی برآید.

آزادسازی شمال و شرق سوریه در خیزش ۲۰۱۱ نقطه عطفی در تاریخ سیاسی کردها بود. در میانه‌ی فروپاشی اقتدار دولت مرکزی، شمال و شرق سوریه به الگویی برای برپایی نظامی نو بدل شد، نظامی که نه از دلِ قدرت متمرکز و «مدیریت منازعه»ی مرکز، بلکه از طریق کانتون‌ها، شوراها، کمون‌ها و خودمدیریتی مشترک میان نزدیک به ده ملیت و گروه قومی شکل گرفت.

نقش پیشاهنگ و سازمان‌یافته‌ی زنان، نظام هم‌رئیی، و حضور ساختاری یگان‌های دفاعی برای حفاظت از جامعه، این تجربه را از سطح حکمرانی بی‌ثبات فراتر برد. روزاوا به الگویی برای همزیستی چند اتنیک، برابری جنسیتی و رهبری شورایی بدل شد؛ در منطقه‌ای که منطق غالب یا اقتدارگرایی دولتی بود یا بنیادگرایی جهادی و قبیله‌ای.

بازتعریف جولانی و منطق بازآرایی قدرت

همزمان با فراخوان عبدالله اوجالان در ۲۷ فوریه ۲۰۲۵ برای آتش‌بس و گشودن راه آشتی، فرآیندی متناقض در سوریه پیش رفت. پس از رخداد‌های دسامبر ۲۰۲۴، محمد الجولانی (حمد الشرع) که پیش‌تر جایزه‌ی ۱۰ میلیون دلاری برای سرش تعیین شده بود، در رئال سیاسی دیگری «بازبرندسازی» شد. با

ظاهری تازه و پوششی دگرگون، او در کاخ سفید عرضه شد؛ فیگوری که به‌طور نمادین با «اسپری ترامپ روی کتوشلوار» عسل تعمید داده شد تا به دمشق بازگردد.

ابومحمد جولانی که پیش‌تر همراه با هزاران عضو القاعده در سطح بین‌المللی در فهرست رهبری خطرناکترین تروریست‌ها زیر پی‌گردی بود—یک‌شبه «احمد الشرع» نام گرفت و در چارچوب بازتنظیم‌های ژئوپولیتیک، گماشته شد؛ تا در مسجد اموی دمشق خطابه‌ی خلافت بخواند و به‌عنوان بازیگری مطلوب ارائه شود. این دگردیسی نمونه‌ای روشن از مصلحت‌گرایی ابزاری قدرت‌های بزرگ است: نیروها تا زمانی پذیرفته می‌شوند که «کارکرد» داشته باشند و هنگامی که مأموریت‌شان پایان یابد، کنار گذاشته می‌شوند.

در همین دوره، آنکارا و نیروهای هم‌پیمانش در شمال سوریه، متشکل از گروه‌های مسلح جهادی بسیج‌شده که سال‌ها در ادلب به‌مثابه نیروهای نیابتی سازمان یافته و بازتولید شده بودند، تهاجم نظامی گسترده‌ای را بر مناطق علوی‌نشین، مناطق دروزی و سپس مناطق خودمدیریتی کردها آغاز کردند. حملات گسترده زمینی و هوایی، جابه‌جایی جمعیتی، ترورهای هدفمند و تخریب زیرساخت‌ها نشان دادند که ذهنیت امنیتی حاکم هنوز از پارادایم حذف و مهار فراتر نرفته است. تغییر لباس و بازبرندسازی، به معنای تغییر قدرت نبود.

این هم‌زمانی اتفاقی نبود. از منظر راهبردی، این «پاسخ میدانی» ترکیه به فراخوان‌های آشتی و برادری/خواه‌ریِ گُرد-ترک عمل می‌کرد. در حالی که از یک سو پیام زمین گذاشتن سلاح پخش می‌شد، از سوی دیگر، زیر رهبری القاعده در دمشق، تلاش‌ها برای خنثی‌سازی یا حذف روژاوا زیر شعارهایی چون «یک دولت، یک پرچم، یک ملت» تشدید می‌گردید. برای بخش‌هایی از حاکمیت ترکیه، مسئله گُرد همچنان نه یک مسئله سیاسی، حقوقی، بلکه مسئله‌ای امنیتی و وجودی به معنای بود یا نبود است.

از این‌رو هر نظم سیاسی در سوریه که بتواند «فشار روژاوا» را کاهش دهد، برای آنکارا یک دستاورد راهبردی تلقی می‌شود.

ترکیه از آغاز، روژاوا را «خط قرمز امنیتی» دانسته است: دولتی که انکار هویت کردی و کردستان را در سیاست تاریخی خود بنا کرده و طی نزدیک به پنجاه سال جنگ با پ.ک.ک، هرگونه خودیابی و سازمان‌یابی کردی را تهدیدی علیه امنیت ملی تعریف کرده است.

کنترل منابع حیاتی، نفت، گاز، آب و زمین—روژاوا را به گرمگاه منازعه‌ی اقتصاد-امنیت تبدیل کرد. این منابع هم اهرم بودند و هم هدف. با وجود هزینه‌ی سنگینی که خودمدیریتی و کردها در نبرد با داعش پرداختند، ساختار جدید حتی از سوی دولت‌هایی که خود را «متحد ضد داعش» می‌خواندند نیز به رسمیت شناخته نشد. این عدم شناسایی بدان معنا بود که فداکاری هزاران نفر در میدان نبرد، در نظام بین‌المللی به سرمایه حقوقی رسمی تبدیل نشد. از همین رو، روژاوا در لحظات حساس و تعیین‌کننده «بی‌پشتوانه و بی‌ضمانت» باقی ماند.

پس از چهارده سال آتش پیوسته از سوی نیروهای نیابتی داعش و تهاجمات ترکیه، روژاوا میان ۶ ژانویه تا ۸ فوریه ۲۰۲۶، به‌ویژه در کوبانی، زیر محاصره ماند؛ شهری با حدود ۶۰۰ هزار سکنه که بیش از نیمی از آنان آواره بودند. در سخت‌ترین سرمای زمستان، شهر شرایطی را تحمل کرد بدون آب، نان، سوخت، دارو یا دسترسی به رسانه. خاطره شکست داعش در ۲۰۱۴ در ذهن نیروهای جهادی زنده مانده بود. بریدن گیسوان زنان YPJ در رقه، نمادی از انتقام داعش برای کوبانی شد.

امروز، روژاوا زیر فشار محاصره، جنگ و امنیت، و جابه‌جایی‌های اداری ایستاده است؛ اما هم‌زمان حامل دستاوردی تاریخی است: ظهور اجتماعی و سیاسی یک «سوژه» از خلال خود/مدیریتی و

نهادهایش؛ تجربه‌ی درخشان زنان در خودمدیریتی و دفاع امنیتی و نظامی از خود؛ و ایده‌ی شورایی در میان ملیت‌ها و گروه‌های اتنیک و آیینی شمال و شرق سوریه. بقای این پروژه به مدیریت هوشمندانه‌ی توازن‌های قدرت به سودِ فرودستان، ترمیم شکاف‌های ناشی از اشغال، و تبدیل دستاوردهای میدان نبرد به ضمانت‌های پایدار وابسته است.

دستاوردها و ارزیابی انتقادی

ساختار یابی روژاوا تنها حکمرانی اداری در خلأ قدرت نبود؛ بلکه یکی از مهم‌ترین رویدادهای اجتماعی-سیاسی خاورمیانه در سده‌ی اخیر بود. در میانه‌ی جنگی ویرانگر و در اوج برآمدِ خلافت‌گرایی، اسلام سیاسی جهت‌دار و اقتدارگرایی دولتی، پروژه‌ای شکل گرفت که می‌کوشید انسان، جامعه و قدرت را از نو تعریف کند.

در سطح سیاسی-نهادی، شکل‌گیری یک خودمدیریتی بالفعل، اداره‌ی شورایی، نهادینه شدن نظام هم-رهبری و مشارکت سازمان‌یافته‌ی زنان، گسستی تاریخی از مرکزگرایی بعثی و منطق دولت تک بنی را پدید آورد. این تجربه نشان داد حتی در شرایط جنگ و محاصره، می‌توان الگویی بدیل از حکمرانی مشارکتی و چندقوملیتی ساخت؛ الگویی که در آن ملیت‌ها و گروه‌های اتنیک در پیشبرد زندگی خویش سهیم‌اند.

در عرصه نظامی-امنیتی، شکست داعش، القاعده و النصره صرفاً پیروزی میدانی نبود؛ رویدادی نمادین علیه خشن‌ترین خوانش‌های اسلام سیاسی و علیه اخوان المسلمینی و جهادست‌های دیگر بود. شکل‌گیری SDF به مثابه ستون دفاعی نشان داد دفاع از جامعه می‌تواند به همزیستی چندملیتی و مشارکت برابر پیوند بخورد، نه به انحصار ایدئولوژیک.

اما برجسته‌ترین دستاورد در سطح اجتماعی، جنسیتی پدیدار شد. روژاوا زنان را از حاشیه و نامرئی‌بودگی تاریخی به مرکز قدرت، سازمان‌یابی و دفاع آورد، نه به‌سان نماد، بلکه همانند قاعده و ضرورت ساختاری YPJ. و نظام هم‌رئوسی «هویت زن» را از ابژه‌ی کنترل و مالکیت مرد سالارانه به سوژه‌ی تصمیم‌گیری و رهبری بدل کردند. شعار «ژن، ژیان، نازادی» در پیوند با زنان، اندیشه‌ی زن‌محور، اندیشه‌ی اکولوژیک و ژینئولوژی به پرچم بازتعریفی رادیکال از سیاست تبدیل شد: سیاستی که به‌جای سلطه و انباشت و بازتولید سرمایه و استثمار، «زندگی و رهایی» را در مرکز می‌نشانند.

در سطح فرهنگی، آموزشی و هویتی نیز دگرگونی رادیکالی رخ داد: آموزش به زبان مادری؛ رشد فرهنگ و هنر مردمی که از امید و بازسازی، مقاومت و شکوه و رنج تاریخی مردمان زاگرس و میان‌رودان می‌گوید؛ گسترش رسانه‌های محلی؛ و بازسازی حافظه و آگاهی تاریخی که همگی کرامت جمعی تولید کردند. برپایی دانشگاه‌ها و آکادمی‌های آموزشی با رویکرد شورایی، الگویی پدید آورد که در آن دانش در خدمت نیازهای اجتماعی، توانمندسازی جامعه و بازسازی اجتماعی است؛ الگویی در برابر دیوان‌سالاری و کالاسازی دانش و تولید نیروی کار برای انباشت سرمایه در چرخه‌های استثمار.

به این معنا، روژاوا مفهوم «انسان آزاد» را در یکی از تاریک‌ترین گرداب‌های سرکوب تاریخی بازتعریف کرد و نگاه جهان را به خود کشاند. در فضای سنگین جنگ، بنیادگرایی و انکار، پنجره‌ای از امید گشوده شد؛ امیدی که از جغرافیای خود فراتر رفت و به الهامی اخلاقی و سیاسی در مقیاس فرمانطقه‌ای تبدیل شد.

«پیمان پاریس» — چراغ سبز برای یورش

اگر توافق سایکس-پیکو (۱۹۱۶) و پیمان لوزان (۱۹۲۳) انکار کردها و کُردستان را در نظم دولت-ملت منطقه نهادینه کردند—و اگر بعدها پیمان‌های امنیتی چون بغداد و سنتو کُردستان را به حاشیه معادلات رسمی راندند—آنگاه «توطئه پاریس» ژانویه ۲۰۲۶ لوزانی جنگی بود.

در ۵-۶ ژانویه ۲۰۲۶، نشست امنیتی دیپلماتیک در پاریس برگزار شد که با میانجی‌گری ایالات متحده و با حضور نمایندگان دولت جهادی دمشق و اسرائیل همراه بود. از دمشق، اسعد الشیبانی (وزیر خارجه دولت انتقالی سوریه) و حسین السلامه (رئیس سازمان اطلاعات عمومی سوریه) شرکت کردند. هیئت اسرائیلی شامل یحیئل لایتر (سفیر اسرائیل در واشنگتن)، رومن گوفمان (دبیر نظامی نخست‌وزیر) و گیل رایش (مشاور موقت امنیت ملی) بود. تام باراک، نماینده ویژه آمریکا در امور سوریه، میانجی این توطئه بود.

هرچند این نشست در چارچوب بازتنظیم ترتیبات امنیتی و کاهش تنش میان سوریه و اسرائیل ارزیابی شد و هیچ سند رسمی‌ای که مجوز حمله به روژاوا را بدهد منتشر نگردید، اما یورش ۶ ژانویه ۲۰۲۶ که توسط دهها هزار جهادست‌های بسیج‌شده زیر فرمان تحریر الشام علیه مناطق خودمديريتي انجام شد در فضای سیاسی روژاوا به‌عنوان «چراغ سبز ضمنی» درک شد. این برداشت کمتر بر اسناد رسمی و بیشتر بر هم‌زمانی رخدادهای دیپلماتیک و میدانی و تغییر لحن برخی بازیگران بین‌المللی تکیه داشت.

تام باراک اظهار داشت که دموکراسی در خاورمیانه کار نمی‌کند و پادشاهی مناسب است. او گفت: «وضعیت امروز به‌طور بنیادین تغییر کرده است؛ دمشق اکنون آماده و قادر است امنیت را مدیریت کند و کنترل بازداشتگاه‌های عناصر داعش را در دست بگیرد.» او افزود: «بزرگترین فرصت کردهای سوریه در چارچوب دولت جدید تحت رهبری احمد الشرع است.» او به‌عنوان فرستاده‌ی سیّار آمریکا در منطقه و

همزمان سرمایه‌داری با شرکای منطقه‌ای، این وضعیت را «نشانه‌ی گذار از محوریت نظامی نیروهای خودمدیریتی به سوی ادغام آنان در چارچوب دولت جدید» توصیف کرد.

در نشست‌های پاریس و در کاخ الیزه، سوریه بار دیگر به معامله و فروش گذاشته شد. آنچه بعدها در میدان رخ داد بدون زمینه‌سازی سیاسی پیشین فهم‌پذیر نیست. این دوره در حافظه سیاسی روژاوا به‌عنوان توطئه‌ای میان‌دولتی ثبت شد؛ گفت‌وگوهای دیپلماتیک، همزمان با یورش‌های زمینی و هوایی، راه را هموار کردند. آنچه در پاریس در ۵-۶ ژانویه رخ داد، توطئه‌ای بود که زنجیره‌ای تاریخی را امتداد می‌داد؛ زنجیره‌ای که با سایکس-پیکو (۱۹۱۶) و کنفرانس لوزان (۱۹۲۳) آغاز شد: لحظاتی که سرنوشت کردها و گُرستان پشت درهای بسته و در غیاب آنان رقم خورد. از پیمان‌های امنیتی قرن بیستم چون بغداد و سنتو تا ترتیبات امنیتی جدید پس از جنگ سوریه، منطق مسلط همان مانده است: بازآرایی جغرافیا بر مبنای توازن قوا، نه اراده‌ی مردمان.

یورش به اشرفیه و شیخ مقصود در ۶ ژانویه، فراتر از هدف نمادین محور خودمدیریتی، کارکردی عملیاتی در سراسر روژاوا را داشت: ایجاد فشار انحرافی برای جابه‌جا کردن توازن در جبهه‌های دیگر YPJ، SDF و YPG در شرایط نابرابر، آتش‌بسی چهارروزه را با ضمانت آمریکا پذیرفتند تا از رقه و دیرالزور عقب‌نشینی کنند و خطر کشتار و قتل‌عامی همانند کشتار ارمنیان سال ۱۹۱۵ را جلوگیری کنند. اما حتا چهار ساعت هم فرصت داده نشد. با بمباران‌های هوایی و حملات پهپادی، انتقال زخمی‌ها و غیرنظامیان بسیار دشوار شد و بخش‌هایی از قلمرو خودمدیریتی برای حفظ توازن قوا و جلوگیری از فاجعه انسانی تخلیه گردید.

گزارش‌ها از انتقال و سازمان‌دهی نزدیک به ۱۰۰ هزار نیروی مسلح با پیشینه‌ی القاعده حکایت داشت؛ همچنین گفته شد برخی زندانیان وابسته به داعش آزاد و مسلح شدند و به مهاجمان پیوستند. این وضعیت

خطر احیای شبکه داعش را فراتر از شمال سوریه بالا برد و پیامدهای امنیتی آن را به مقیاس منطقه‌ای و حتی جهانی گسترش داد.

کوبانی که در ۲۰۱۵ به نمادی جهانی از شکست داعش تبدیل شده بود بار دیگر در معرض محاصره‌ی کامل قرار گرفت. این محاصره کامل با قطع برق، سوخت، آب و نان تا امروز (۱۵ فوریه) به مدت ۲۶ شبانه روز با مقاومتی تاریخی و شکوهمند ادامه داشته است؛ این بار نه فقط به عنوان هدف نظامی، بلکه به عنوان مکان انتقامی نمادین که با بریدن گیسوان زنان YPJ در رقه آغاز شده بود. خاطره شکست خلافت به انگیزه‌ای برای کنش‌های انتقامی داعش بدل شد.

روژاوا امروز نه به طور قطعی شکست خورده و نه با امنیت تثبیت شده است، بلکه در تعلیق ژئوپلیتیک ایستاده است. اما استاتوس روژاوا مهمترین دستاورد این برهه از مقاومت است...

عباس منصوران

۱۵ فوریه ۲۰۲۶



